**جلسه 3-227**

**‌شنبه – 10/06/۹7**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

**مرور ادله شرطیت اباحه لباس مصلی**

بحث راجع به لباس مغصوب در نماز بود که عرض کردیم مشهور قائل شدند به بطلان نماز در لباس مغصوب در حال علم و عمد. ادله‌ای به نفع مشهور ذکر شده بود که این ادله را مجددا به آن اشاره می‌‌کنیم:

**دلیل اول: اجماع**

دلیل اول اجماع بود که برخی ادعا کرده بودند که جواب دادیم گفتیم اولا: اجماع ثابت نیست چون کلینی در کافی از فضل بن شاذان نقل می‌‌کند که نماز در لباس غصبی صحیح هست و ظاهر نقل کلینی بدون اعتراض به آن این است که قبول دارد کلام فضل بن شاذان را و الا مناسب بود ایراد به آن بگیرد. ثانیا: این اجماع تعبدی نیست که کاشف از رأی معصوم باشد چون ممکن است مستند باشد به بعض وجوه عقلیه کما این‌که در کتاب ناصریات و خلاف استناد کردند به بعض وجوه عقلیه که بعدا مطرح می‌‌کنیم.

**اشکال: در اجماع اصحاب ائمه مدرکی بودن مضر نیست و اجماع غیر اصحاب ائمه هم معتبر نیست**

این مطلب را ما توضیح بدهیم چون که برخی از بزرگان فرمودند اجماع فرقی ندارد مدرکی باشد یا غیر مدرکی. اگر اجماع در زمان ائمه بین اصحاب ائمه باشد حجت است، مدرکی باشد یا مدرکی نباشد، اصحاب ائمه اگر بر اساس یک دلیل نادرست مثل انما المشرکون نجس قائل شدند به نجاست کفار، ‌ائمه هم می‌‌دانستند که اصحاب‌شان این نظر را دارند و اعتراضی نکنند این کشف می‌‌کند از رأی معصوم. بلکه ظاهر این است که اصحاب از معصوم این نظر را گرفتند. و اگر اجماع منفصل باشد از زمان ائمه، اجماع بعد از زمان ائمه شکل گرفته این اعتبار ندارد. این اشکالی است که آقای زنجانی کردند.

**پاسخ:‌ اجماع فقهاء در فرض فقد مدرک حجت است چون مستند است به ارتکاز متشرعه**

ولی این نکته را توجه داشته باشید: آن‌هایی که می‌‌گویند اجماع مدرکی است و اعتباری به آن نیست مقصودشان این است که زمان بعد از ائمه فقهاء وقتی اجماع می‌‌کنند بر یک مطلبی، ‌اگر هیچ مدرک واضحی نداشته باشد این اجماع، ‌منحصر می‌‌شود مدرکش به ارتکاز قطعی متشرعه. چون محتمل نیست که فقهاء در عصر غیبت یک حکمی را بالاتفاق بگویند بدون دلیل؛ ورع و تقوی این‌ها و علم این‌ها مانع بوده از این کار. اگر یک چیزی باشد که محتمل باشد دلیل این‌ها باشد، ‌ما باید به آن مطلب نگاه کنیم ببینیم آن دلیل را ما قبول داریم یا نداریم اما اگر هیچ دلیلی در بین نباشد کشف می‌‌کنیم که برای فقهاء روشن بوده این مطلب بی‌دلیل یعنی ارتکاز قطعی متشرعه بر این حکم بوده. ارتکاز متشرعه هم بر یک حکمی باشد این‌که یک روزه به وجود نمی‌آید، ‌این ناشی خواهد بود از این‌که در زمان ائمه این ارتکاز در بین اصحاب ائمه بوده و لامحالة‌ کشف می‌‌کنیم از نظر معصوم. روی این جهت گفته می‌‌شود اجماعی که مدرکی یا محتمل المدرک است کاشف از رأی معصوم نیست. و الا ما هم قبول داریم اگر ارتکاز در زمان ائمه را ما کشف بکنیم و لو این ارتکاز مستند باید به یک دلیل ناقص مثل انما المشرکون نجس همین برای ما کافی است. علت این‌که می‌‌گوییم اجماع فقهاء اگر مدرکی باشد اعتباری به آن نیست چون کاشف از ارتکاز متشرعه نیست بعد از این‌که محتمل است مستند باشد به این دلیل عقلی.

[سؤال: ... جواب:] همه همین را می‌‌گویند. ... فرض این است که در اینجا اختلاف نیفتاده. در این مسأله آمدند گفتند مثلا نماز در لباس مغصوب باطل است بدون اختلاف، صاحب جواهر می‌‌گوید فضل بن شاذان کلامش ثابت نیست، ‌اگر هم ثابت باشد مخل به اجماع نیست، اینجا که اختلافی رخ نداد. آن وقت می‌‌گویند این کشف می‌‌کند از ارتکاز متشرعه بر این مطلب. و لکن اشکال این است که نه، بعد از این‌که یک دلیل‌های عقلی ذکر شده ما احتمال می‌‌دهیم مستند این مجمعین همین دلیل‌های عقلی بوده و دیگه کاشف از ارتکاز متشرعه نخواهد بود.

**دلیل دوم: قاعده اشتغال**

وجه دوم وجهی است که سید مرتضی در ناصریات و شیخ طوسی در خلاف ذکر کرد. گفت ما تکلیف به نماز یقینا داریم‌، اگر نماز در لباس مباح بخوانیم یقین به برائت ذمه پیدا می‌‌کنیم اما نماز در لباس مغصوب بخوانیم شک داریم در برائت ذمه، ‌الاشتغال الیقینی یقتضی الفراغ الیقینی.

جواب این را هم عرض کردیم که این مورد اگر نوبت به اصل عملی هم برسد مجرای برائت است نه اشتغال چون شک در سعه و ضیق تکلیف داریم، نمی‌دانیم شارع به ما گفته صل بلاشرط من اباحة اللباس یا گفته صل بشرط اباحة اللباس، می‌‌شود اقل و اکثر ارتباطی و مجرای برائت.

**دلیل سوم: عدم تمشی قصد قربت**

وجه سوم که باز در خلاف ذکر شده، گفتند که لبس لباس مغصوب غصب است و قبیح است و با قصد قربت تنافی دارد، چه جور آدم نماز بخواند به قصد قربت در حالی که مرتکب این فعل قبیح است؟

**اشکال: دواعی غیر قربی (غیر از ریاء) در خصوصیات و مقارنات نماز شرط نیست**

این را هم جواب دادیم، گفتیم قصد قربت فقط در انجام طبیعی واجب معتبر است نه در خصوصیات و مقارنات. شما باید نماز بخاطر خدا بخوانید اما این‌که این لباس را انتخاب کنید بخاطر خدا، این مکان را انتخاب کنید بخاطر خدا، این زمان را انتخاب کنید بخاطر خدا، نه؛ ‌این خارج از امر وجوبی است و نیاز به قصد قربت ندارد.

[سؤال: ... جواب:] ریاء دلیل خاص دارد. من عملی لی و لغیری فهو لغیری یا آن کسی که ریاء می‌‌کند به او می‌‌گویند یا منافق یا مشرک. ظاهر ادله این است: اگر عملی مصداق ریاء باشد این عمل باطل است. این ظاهر ادله است. ریاء خصوصیت دارد. اما دواعی آخر غیر ریاء، می‌‌رود پشت سر این امام جماعت نماز می‌‌خواند تا او ورقه وامش را امضاء کند، ‌چه اشکال دارد؟ نمازش صحیح است. ریاء نکند، ‌نه این‌که این امام جماعت بگوید عجب آدم خوبی است، ‌نماز جماعتش ترک نمی‌شود، ‌نه، ‌او ریاء است. [بله، اگر امام جماعت] بگوید که معلوم می‌‌شود که من را قبول دارد، معلوم می‌‌شود که با ما مشکل ندارد، ‌این‌که دیگه ریاء‌ نیست که. این‌که پشت سر این آقا نماز بخوانیم برای این‌که فکر کند ما قبولش داریم این ریاء نیست؛ مشکل ندارد. حالا جماعت صحیح است یا صحیح نیست، ‌این بحث دیگری است. جماعت هم صحیح است برای این‌که شرط نماز جماعت طبق مبنای صحیح قصد قربت نیست، ‌نماز جماعت یک فردی است از افراد نماز، نیاز به قصد قربت ندارد، ‌نه امام جماعت نیاز دارد قصد قربت کند و نه ماموم نیاز دارد قصد قربت کند. این‌که آقای سیستانی احتیاط واجب کردند شرکت در جماعت به قصد قربت باشد دلیل ندارد. مشهور هم این را قائل نیستند.

**دلیل چهارم: روایت وصیت حضرت به کمیل: نماز در مغصوب قبول نیست**

وجه چهارم روایت تحف العقول بود، ‌وصیت امیرالمؤمنین به کمیل:‌ انظر فیمَ تصلی و علی مَ تصلی فان لم یکن من وجهه و حله فلاقبول. ببین در چه چیزی نماز می‌‌خوانی و بر چه مکانی نماز می‌‌خوانی‌؟ اگر از راه حلال نباشد نمازت قبول نیست.

آقایان غیر از اشکال سندی که این سند تحف العقول اعتبار ندارد، مرسل است و این حدیث و لو در کتاب بشارة‌ المصطفی تالیف عماد الدین طبری آملی با سند ذکر شده ولی سند او از بی‌سندی بدتر است چون مشتمل است بر مجاهیل. علاوه از جهت متن هم اشکال کردند گفتند لاقبول یعنی قبول نیست، این اعم از باطل بودن است.

مرحوم آقای خوئی در اینجا این اشکال را مطرح کرده که عرض کردیم در بحث ریاء در وضوء در جلد 6 صفحه 8، آنجا تصریح می‌‌کند که آقا! قبول یعنی صحت، عدم قبول یعنی بطلان. و عرفا هم همین است. الان اگر کسی یک هدیه‌ای برای شخصی بیاورد، ‌او بگوید من قبول نمی‌کنم این را از شما، ‌یعنی چی؟‌ نه این‌که ثواب نمی‌دهم. یا یک عملی را انجام بدهد مثلا لباس شخصی را بدوزد او بگوید قبول نیست یعنی ثواب نمی‌دهم؟‌ پاداش نمی‌دهم؟‌ یا این‌که نه، ‌این عمل تو کالعدم است.

**بررسی آیه انما یتقبل الله من المتقین در ذیل کلام محقق خوئی**

بعد آقای خوئی در آن بحث فرموده این‌که سید مرتضی گفته که عدم القبول شاید به معنای عدم الثواب باشد، ‌قرآن می‌‌گوید انما یتقبل الله من المتقین یعنی انما یثیب الله المتقین و الا شرط صحت عبادت تقوی نیست، آقای خوئی این استدلال ناتمام است. انما یتقبل الله من المتقین اولا: ظاهرش یعنی مؤمنین، ‌انما یتقبل الله من المؤمنین که عنوان مشیر مؤمنین این است که متقین هستند. و اتل علیهم نبا ابنی آدم بالحق اذ قربا قربانا فتقبل من احدهما و لم یتقبل من الآخر قال سأقتلنک قال انما یتقبل الله من المتقین. خب او نمی‌خواست بگوید که خدا فقط از انسان‌های عادل عمل‌شان را قبول می‌‌کند، ‌او می‌‌خواست بگوید از انسان‌های مؤمن خدا عمل را قبول می‌‌کند نه از انسان‌های کافر و غیر مؤمن. چون قابیل کافر بود، ‌مشکل قابیل این نبود که فاسق است، عادل نیست، نمی‌شود پشت سرش نماز جماعت خواند، ‌قابیل کافر بود، ‌انما یتقبل الله من المتقین یعنی تو مؤمن نیستی.

[سؤال: ... جواب:] برای اثر وضعی قربانی قربانی می‌‌کرد قابیل، ‌حتما لازم نیست که مؤمن به خدا و روز معاد باشد.

ایشان فرموده بر فرض شما این آیه را بگویید که مراد از متقین یعنی عادل‌ها، خب قرینه قطعیه داریم که قبول را حمل کنیم بر ثواب. ‌چرا؟ برای این‌که بالضرورة شرط صحت عبادت عدالت نیست. ان الحسنات یذهبن السیئات، ‌بالاخره انسان‌ها عمل نیک دارند، ‌عمل بد دارند، این‌جور نیست که بگوییم چون عمل بد عمل نیکش اصلا صحیح نیست. ربطی ندارد به این روایتی که می‌‌گوید که اگر کسی در لباس مغصوب نماز بخواند، عملش غیر مقبول است، ‌این حمل می‌‌شود بر همان معنای عرفیش که یعنی صحیح نیست.

به نظر ما آن فرمایش آقای خوئی در بحث وضوء درست نیست، ‌همین فرمایش ایشان در همین بحث درست است که فرمود قبول اعم است از صحت و ثواب و عدم قبول اعم است از نفی صحت و نفی ثواب. در روایت صحیحه داریم که فرمود که کسی که شرب خمر کند، ‌صحیحه عبدالرحمن بن حجاج، ‌من شرب الخمر لم یقبل الله له صلاة اربعین یوما. الان هم اگر کسی بگوید خدا این عمل را قبول نمی‌کند هیچ عرفی نمی‌فهمد یعنی این عمل صحیح نیست چون خدا دو ‌شأن دارد هم ‌شأن قبول در مقام اعطاء ثواب دارد هم ‌شأن قبول در مقام مولویت و عبودیت دارد که مقام امتثال است.

[سؤال: ... جواب:] انما یتقبل الله من المتقین باید توجیه بشود، همان توجیهی که آقای خوئی کرد، یعنی من المؤمنین. ... برای این‌که بلااشکال شرط اعطاء ثواب هم عدالت نیست. فمن یعمل مثقال ذرة شرا یره و من یعمل مثقال ذرة خیرا یره. یعنی افراد فاسق هیچ ثوابی در آخرت نصیب‌شان نمی‌شود؟ این محتمل نیست. ... این‌که شما معنا می‌‌کنیم انما یتقبل الله من المتقین که می‌‌خواهید بگویید متقی در همان عمل که یعنی در آن عملش رعایت تقوی و شرائط بکند، این خلاف ظاهر است؛‌ این ضرورت به شرط محمول است‌، یعنی انما یقبل الله العمل الصحیح. عیب ندارد، ‌این توجیه است که می‌‌کنید، ‌خلاف ظاهر آیه است.

[سؤال: ... جواب:] آن یک مصداقی است که عملی که حرام هست در آن روایت می‌‌گوید مال دزدی را صدقه دادن این اصلا صحیح نیست، ‌انما یتقبل الله من المتقین، ‌آن هم یک مصداق از این آیه است که حالا یا تفسیر به بطن قرآن است یا یکی از مصادیق این آیه است. اشکال ندارد اما ظاهر آیه بیش از این است، ‌ظاهر آیه این است که از غیر متقین عمل اصلا قبول نمی‌شود، این را باید توجیه کرد. حتی به معنای ثواب هم نمی‌شود گرفت چون شرط ثواب دادن بر اعمال که تقوی نیست. بله، اگر مراد این است که تقوی در این عمل یعنی انما یقبل الله العمل الصحیح، ‌این ضرورت به شرط محمول است و کسی مخالف این نیست.

[سؤال: ... جواب:] انما یقبل الله العمل الصحیح خب معلوم است که لایقبل الله العمل الفاسد. ... مورد آیه که عمل عبادی بود، قربا قربانا و شرط صحت عمل عبادی قصد قربت است. قابیل قصد قربت نداشت، ‌خب عملش اصلا فاسد بود چون عبادت بدون قصد قربت فاسد است.

**دلیل پنجم: مرسله صدوق: انفاق منهی‌عنه در ماموربه موجب عدم قبولی ماموربه است**

وجه پنجم هم روایت مرسله صدوق بود که لو انهم اخذوا ما نهاهم عنه فانفقوه فیما امرهم الله به ما قبله منهم. اگر مردم حرام را بگیرند و انفاق کنند در امتثال امر الهی این عمل‌شان مقبول نیست. لباس مغصوب را می‌‌گیرند با آن نماز می‌‌خوانند این عمل مقبول نیست.

که ما اشکال کردیم هم به سند آن و هم به دلالت آن. گفتیم اولا: انفقوا ظاهرش انفاق و صرف یک مال است نه انتفاع از آن مال. لباس پوشیدن انفاق لباس نیست. انفاق یک شیء به این است که مصرف استهلاکی بشود نه مصرف انتفاعی. مثل این‌که مالی را به فقیر می‌‌دهیم، ‌این انفاق است، مالی را از بین می‌‌بریم، خرج می‌‌کنیم اما لباسی را می‌‌پوشیم این مصداق انفاق نیست. علاوه بر این‌که عدم قبول مساوق با عدم صحت نیست.

[سؤال: ... جواب:] این روایت در کافی هم نقل شده، منتهی در سندش محمد بن سنان است که به نظر ما معتبر نیست.

**دلیل ششم: نزع لباس مغصوب فعل کثیر و ضد نماز است پس امر به نزع مقتضی نهی از نماز است**

وجه ششم وجهی است که صاحب مدارک نقل می‌‌کند. صاحب مدارک این‌جور می‌‌گوید، خوب دقت کنید! می‌‌گوید بعضی‌ها گفته‌اند که کسی که لباس مغصوب می‌‌پوشد مامور به نزع این لباس است و رد به مالکش است. آقایی که داری نماز می‌‌خوانی، ‌لباس مغصوب در بدنت هست! انزعه و رده الی مالکه. و این متوقف بر فعل کثیر است. فعل کثیر هم ضد نماز است. پس ما ماموریم به چیزی که ضد نماز است، ‌ماموریم به بیرون‌ آوردن این لباس و ردش به مالکش و این ضد نماز است چون فعل کثیر است و امر به شیء مقتضی نهی از ضد است. امر به نزع و ارجاع به مالک مقتضی نهی از ضدش است که ادامه نماز است پس ما نهی داریم از نماز. نهی از نماز هم مقتضی فساد است.

**اشکال اول: دلیل اعم از مدعی است چون مختص لباس مغصوب نیست**

این استدلال که در مدارک نقل می‌‌کند اگر تمام بشود که مختص لباس مغصوب نیست؛ هر مال مغصوبی و لو همراه مصلی نباشد همین مشکل را دارد. تلویزیون غصبی گذاشته در اتاقش، شروع می‌‌کند نماز می‌‌خواند همین اشکال می‌آید که شارع گفته که رد کن این تلویزیون غصبی را به صاحبش و رد کردن تلویزیون غصبی به صاحبش متضمن فعل کثیر است، ‌باید برود تلویزیون را بردارد تحویل به صاحبش بدهد، ‌اینجا بفرمایید امر به شیء مقتضی نهی از ضدش است که نماز است. این اختصاص به لباس مغصوب ندارد که. هذا اولا.

**اشکال دوم: دلیل اخص از مدعا است چون نزع عبا مثلا،‌ مستلزم فعل کثیر نیست**

ثانیا: این اشکال اخص از مدعا است. فرض کنید که یک عبا غصبی بر دوشش است، صاحبش هم همان بغلش ایستاده، ‌عبا را در می‌‌آورد می‌‌اندازد جلوی صاحبش، ‌این‌که متضمن فعل کثیر نیست که منافات با نماز داشته باشد.

و گاهی الان اصلا ممکن نیست رد این مال به صاحبش، باید حفظش کند، ‌عبای دوستش را از حجره‌اش بی اجازه‌اش برداشت، آورده در کلاس درس، این عبا را الان بیندازد آن طرف که یک دزدی می‌آید بر می‌‌دارد می‌‌برد، ‌این اصلا مامور است که حفظ کند عبای هم حجره‌اش را، ‌الان هم که هم حجره‌اش معلوم نیست کجا است، ‌پیدایش نمی‌شود کرد، ‌ظهر باید برگردد حجره عبا را تحویل بدهد. پس این‌طور نیست که هر غصب لباسی همراه با این باشد که همین الان در اثناء نماز بگویند در بیارش همین الان ببر به صاحبش تحویل بده، ‌گاهی می‌‌گویند نه، حفظش کن، حفظش هم به این است که به دوشش بگذاری چون راه دیگری نداری برای حفظش.

پس این دلیل‌ها اخص از مدعا است. پس این استدلالی که صاحب مدارک نقل می‌‌کند درست نیست.

**اشکال سوم: امر به شیء مقتضی نهی از ضد خاص نیست**

و اشکال مهم به استدلالی که در کلام صاحب مدارک نقل شده این است که آقا! امر به شیء مقتضی نهی از ضد نیست. و الا شما کفش‌تان را در آوردید روی فرش مسجد، روی کفش دیگران، ‌آمدید آخر مسجد نماز می‌‌خوانید، ‌الله اکبر، ملائکه می‌‌گویند الله اکبر را بیخود، ‌چرا؟ برای این‌که تو امر داری بروی آن کفشت را از روی فرش مسجد برداری، کفشت را از روی کفش مردم برداری و این با نماز تنافی دارد دیگه، ‌پس نماز این آقا هم باطل. آقا! امر به شیء مقتضی نهی از ضد خاص نیست.

**اشکال چهارم: نهی غیری مقتضی فساد نیست**

اگر هم باشد این نهی، ‌نهی نفسی نیست، ‌نهی غیری است؛ نهی غیری اقتضاء فساد ندارد. این را بعدا بیشتر توضیح می‌‌دهیم. نهی غیری کاشف از مبغوضیت فعل نیست و با محبوبیت نفسیه فعل قابل جمع است.

**تقریب محقق خوئی از دلیل ششم: امر به نزع مساوق با امر به ابطال است**

مرحوم آقای خوئی این وجه را جور دیگری تقریب کرده. ما نمی‌دانیم آقای خوئی از کجا این را گرفته چون اینی که در مستمسک هم نقل کردند از مدارک و در مدارک هم ما دیدیم که می‌‌گوید و قد یقال، ‌آنی است که بیان کردیم. آقای خوئی می‌‌گویند و قد یقال، این وجه را این‌جور تقریب می‌‌کنند. خوب گوش بدهید! می‌‌گویند این وجه این است که این کسی که لباس مغصوب در بدنش هست، ‌مامور است به ابطال این نماز، به او می‌‌گویند نمازت را ابطال کن و این لباس مغصوب را به صاحبش برگردان. امر به ابطال و لو ما بگوییم الامر بالشیء لایقتضی النهی عن ضده و لکن امر به ابطال قابل جمع با امر به اتمام نیست.

ببینید!‌ در امر به شیء که می‌‌گویند مقتضی نهی از ضد نیست، ‌امتیازش این است که با ترتب قابل تصحیح است. در همان مثال کفشی که گذاشته روی فرش مسجد، به او می‌‌گویند برو نمازت را رها کن آن کفش را از فرش مسجد بردار! و لکن اگر عصیان می‌‌کنی نماز بخوان مانعی ندارد، امر ترتبی می‌‌کنند به نماز علی تقدیر عصیان امر به برداشتن کفش از روی فرش مسجد. اما در مثال امر به ابطال معنا ندارد که بگویند ابطال بکن نمازت را با درآوردن این لباس غصبی و دادن آن به مالکش و لکن اگر ابطال نمی‌کنی نماز را، این نماز را اتمام کن، ‌خب اگر من ابطال نمی‌کنم این نماز را یعنی اتمام می‌‌کنم. این امر ترتبی محال است؛ طلب الحاصل می‌‌شود. چون می‌‌گوید اگر ابطال نکردی یعنی اگر نمازت را اتمام می‌‌کنی اتمام کن آن را، خب این می‌‌شود طلب حاصل. شرط امر ترتبی به ضد واجب این است که امر و طلب حاصل نباشد، ‌مثل این نشود که بگوید بر تو واجب است سفر ولی اگر سفر نمی‌روی در وطن باش! معنا ندارد، ‌خب اگر در سفر نمی‌روم یعنی در وطن هستم، اگر در وطنی در وطن باش؟ اینجا هم می‌‌گوید ابطال کن نماز را اگر ابطال نمی‌کنی یعنی اتمام می‌‌کنی نماز را، ‌اتمام کن نماز را، ‌این معنا ندارد.

**اشکال اول (محقق خوئی): دلیل اخص از مدعی است**

مرحوم آقای خوئی این تقریب را که ذکر می‌‌کند دو تا جواب می‌‌دهد، آقای خوئی فرموده:

اولا:‌ این امر به ابطال در خصوص جایی است که ساتر مغصوب باشد، تا بخواهد ساتر را در بیاورد می‌‌شود منکشف العورة، ‌نمازش باطل می‌‌شود. اما اگر عبایش مثلا غصبی است، ‌امر به نزع عبای غصبی امر به انداختن عبای غصبی روی زمین که امر به ابطال نیست. پس این بیان مختص است به جایی که نزع ساتر مغصوب همان ابطال نماز همان.

**اشکال دوم (محقق خوئی): ماموربه ذات مبطل است نه عنوان ابطال بنابراین ترتب، طلب حاصل نیست**

و لکن این را بدانید!‌ اینجا ما امر به عنوان ابطال که نشدیم؛‌ امر به ایجاد ذات مبطل شدیم. ‌نگفتیم ابطل صلاتک؛ گفتند انزع الساتر المغصوب. می‌‌تواند امر ترتبی بکند بگوید نزع کن ساتر مغصوب را ولی اگر نزع نمی‌کنی ساتر مغصوب را نماز بخوان. طلب الحاصل نیست چون ممکن است ساتر مغصوب را نزع نکند نماز هم نخواند. امر به نزع ساتر مغصوب امر به ایجاد ذات مبطل است نه امر به عنوان ابطال. ممکن است کسی عصیان کند این امر یعنی ساتر مغصوب را در نیاورد نمازش را هم ادامه ندهد، ‌نمازش را رها کند اما ساتر مغصوب هم در بدنش هست. پس می‌‌تواند شارع بگوید اگر نزع نمی‌کنی ساتر مغصوب را می‌‌توانی نماز بخوانی می‌‌توانی نماز نخوانی، ‌پس من از شما خواهش می‌‌کنم حالا که نزع نکردی ساتر مغصوب را، ‌نمازت را بخوان، ‌نمازت را اتمام کن.

**اشکال سوم (محقق خوئی): ماموربه عنوان ابطال به سبب خاص است بنابراین ترتب، طلب حاصل نیست**

بعد آقای خوئی فرموده: حتی اگر به این آقا می‌‌گفتند ابطل صلاتک باز ما می‌‌گفتیم مشکلی نیست. چرا؟ برای این‌که یک وقت بطور مطلق می‌‌گویند ابطل صلاتک اینجا ترتب معنا ندارد. بگویند ابطل صلاتک و ان لم تبطل صلاتک فاتم صلاتک، ‌بله، ‌این معنا ندارد. اما اگر ابطال خاص مورد امر باشد، بگویند ابطل صلاتک بنزع الساتر المغصوب، ابطال کن نمازت را به درآوردن این ساتر مغصوب و الا اگر ابطال نکردی نمازت را با نزع این ساتر مغصوب نمازت را از جهات دیگر ابطال نکن، ‌نمازت را اتمام کن. این هم طلب الحاصل نیست. چون ممکن است این آقا ابطال نکند نمازش را با نزع ساتر مغصوب ولی نمازش را اتمام هم نکند. لباس مغصوب در بدنش است ولی نمازش را هم اتمام نمی‌کند، ‌شروع می‌‌کند با رفیقش حرف زدن. پس ابطل صلاتک بنزع الساتر المغصوب و ان لم تبطل صلاتک بنزع الساتر المغصوب فاتم صلاتک، ‌این طلب الحاصل نیست. چون ممکن است ابطال نکند نمازش را با نزع ساتر مغصوب ولی نمازش را اتمام هم نکند، ‌با همان ساتر مغصوب وسط نماز شروع کند با بغل‌دستیش حرف زدن، ‌اتمام نکرده نماز را نزع ساتر مغصوب هم نکرده.

این محصل فرمایش ‌آقای خوئی.

**اشکال چهارم: امر به نزع حکم عقل است نه شرع**

به نظر ما آقای خوئی خوب بود دو تا جواب دیگه می‌‌داد:

اولا:‌ ما امر به نزع نداریم. کجا واجب است نزع؟ آنی که حکم شرعی است این است که غصب حدوثا و بقاءا حرام است. ما امر نداریم به نزع ساتر مغصوب. بقاءا هم حرام است لبس ساتر مغصوب. کجا گفتند انزع؟ این انزع حکم عقل است نه حکم شرع از باب اجتناب از حرام بیشتر.

**اشکال پنجم: تطبیق صرف الوجود بر فردی که به عنوان ثانوی حرام شده است، صحیح است وضعا**

ثانیا: چه اشکالی دارد حتی ما مکلف باشیم به ابطال نماز مطلقا، مثل این‌که نماز نافله می‌‌خوانیم، پدر یا مادر گفت که نمازت را قطع کن و ما گفتیم اطاعت والدین واجب است الا فی معصیة الله که حتی در نماز فریضه هم بعضی‌ها همین را می‌‌گویند، می‌‌گویند اگر وسط نماز پدر یا مادر گفت نمازت را قطع کن باید قطع کنی چون قطع نماز فریضه مطلقا حرام نیست. پس می‌‌شود ما امر بشویم به قطع نماز ولی چه اشکال دارد حالا اگر نماز را ادامه دادیم این نمازی که ادامه می‌‌دهیم مصداق آن نماز واجب باشد؟ خصوص یک نماز که واجب نشده تا بگوییم قابل جمع نیست؛ صرف الوجود نماز واجب شده یا مستحب شده. چه اشکال دارد ما مرخص باشیم وضعا در تطبیق آن صرف الوجود بر این فردی که به عنوان ثانوی ماموریم به قطع آن؟ این چه اشکالی دارد؟

[سؤال: ... جواب:] ترخیص در تطبیق بر این فرد ترخیص حیثی و وضعی است یعنی از حیث امتثال آن واجب یا مستحب مشکلی نیست و لو به عنوان ثانوی امر به قطع این نماز هم شما داشته باشید.

توضیح این مطلب را ان‌شاءالله در بحث‌های آینده خواهیم داد. بقیه وجوه را فردا عرض می‌‌کنیم.